

عید نوروز

گل‌اوغلان مرادی

عید نوروز برخلاف دوران دورِ بچگی که همیشه برایم لذت‌بخش و شادی‌آفرین بود مدت‌هاست که در من احساس دوگانه ایجاد می‌کند.

از یک سو ناظر و شریک شادی، جنب و جوش و حرکت مردم به سمت نو نوارشدن، پاکیزگی، تجدید دید و بازدیدها و دور هم بودن‌ها و از سوی دیگر مشاهده‌ی نمایانی دمل چرکین فقر در چهره‌ی بعضی‌ها. بچگی‌ها عید نوروز را دوست داشتم به دلیل عیدی گرفتن از بزرگ‌ترها، نونوار شدن، شیرینی خوردن‌ها، دور هم بودن فامیلی، تعطیلی مدارس و تفریح و... یادم هست به کوچک‌ترین چیز نویی که برایم می‌خریدند دل‌خوش و قانع بودم مانند خرید تنها یک جفت کتانی نو و یا شلوار تکی. شاید دلیل عمده‌اش این بود که در مقابل هم‌سن و سال‌های دور و برم کم نمی‌آوردم چون که آن‌ها هم، مانند خودم و یا کم‌تر از من بودند بعضی وقت‌ها این خرید ساده‌ی عیدی هم اتفاق نمی‌افتاد. حالا که سال‌ها از آن دوران کودکی گذشته است و خودم صاحب خانواده شده‌ام اما شغف و شادی عید نوروز به شکل دیگری در من باقی مانده است: احساس توام و دوگانه‌ی تلخی و شادی!

این بار هر دفعه که با اعضای خانواده‌ام برای خرید لباس و وسایل عید نوروز به مغازه‌ها و فروشگاه‌ها می‌رویم و ناخودآگاه و به‌همراه دیگران به تماشای چیزها و وسایل می‌ایستم و شاهد خرید خود و دیگران می‌شوم احساس مبهم تلخی و گنگی سنگینی به من دست می‌دهد. سنگینی سایه و نگاه کسی را بر روی خودم حس می‌کنم. این نگاه دوشادوش و سایه به سایه من به همه‌ی مغازه‌های کوچک و بزرگ از آجیل فروشی گرفته تا فروشگاه‌های پوشاک و حتا بساط‌های شلوغ کنار خیابان حرکت می‌کند و عین بختک سنگینش را در جای جای بدنم حس می‌کنم.

حتا در هنگام عبور اجباری از کنار مغازه‌ها و فروشگاه‌ها و محل خرید مردم و یا

نظاره‌ی کسانی که به‌قولی مانند مورچه‌ها بارکشی می‌کنند این نگاه دست از سرم بر نمی‌دارد.

نمی‌دانم نگاه کیست؟ مرد بیکار؟ پیرزن تنها و بی‌کس؟ بچه‌ی بی‌کس و فقیر؟ و یا نگاه دوران کودکی خودم؟ و یا...

این نگاه یا نگاه‌ها ولم نمی‌کنند و هرچه به‌عید نوروز نزدیک می‌شویم هم زیادی تعدادشان و هم نزدیکی‌شان را نسبت به‌قبل بیش‌تر حس می‌کنم تا حدی که وجودشان را به‌جسم من تحمیل می‌کنند و تمام تار و پودم را چنگ می‌اندازد و سخت عذابم می‌دهند. و لحظه به‌لحظه بر شدت و تعدادشان می‌افزایند تا این که در هنگام تحویل سال نو تمامی آن‌ها به‌شکل بغض در گلویم جمع می‌شوند و به‌شدت آن را می‌فشرند و به‌همراه خوشحالی و شادی تحویل سال نو سخت به‌گریه‌ام وا می‌دارند.

۲۰ سال با قلب تعویضی

«پکتور دسایا اینجه‌گیدان» شهروند کوبایی از جمله کسانی است که طولانی‌ترین عمر را با قلب تعویضی داشته و در ۲۹ مارس بیستمین سال عمل خود را جشن گرفته است.

او در این دو دهه، که دومین زندگی خود می‌داند یک زندگی عادی را سپری کرده است. «پکتور» می‌گوید از کودکی دچار ناراحتی دریچه‌ی قلب بوده، طوری که زندگی او به‌خطر افتاده بود و پس از مراجعه مکرر، سرانجام در ۲۹ مارس ۱۹۸۶ تحت عمل جراحی قرار گرفت و تا امروز که ۳۵ سال دارد، راحت زندگی می‌کند.

نخستین عمل تعویض قلب در کوبا در ۹ دسامبر ۱۹۸۵ صورت گرفت و تا امروز بیش‌تر از صد تعویض قلب با همان میزان سلامتی در سطح جهان به‌صورت مجانی صورت گرفته است.

برگردان از گرانا چاپ کوبا - منوچهر بصیر